



نگاهی رده‌شناختی به مقوله صفت در زبان فارسی

والی رضایی^۱ (نویسنده مسؤل)

استادیار دانشگاه آزاد اصفهان

معصومه دیانتی^۲

دانشجوی دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۳

چکیده

پژوهش حاضر در پی آن است که در چارچوب یک نظریه رده‌شناختی به بررسی مقوله صفت به عنوان یکی از اجزای اصلی کلام در زبان فارسی بپردازد. این تحقیق در چارچوب یکی از نظریه‌های دستور شناختی به نام دستور ساخت‌محور قوی (کرافت، ۲۰۰۱) که در آن یک نظریه جهانی - رده‌شناختی در مورد اجزای کلام معرفی شده است، انجام شده است. نظریه‌ای که در کنار طبقه معنایی به کنش‌های گزاره‌ای نیز توجه می‌کند و نگاهی

1. Email: vali.rezaei@fgh.ui.ac.ir

2. Email: mdianatie@yahoo.com

سرنمونی به اجزای کلام دارد. در نهایت در چارچوب نظریه مذکور به بررسی، تحلیل و طبقه‌بندی صفات زبان فارسی می‌پردازیم. نتایج این بررسی چهار گروه صفت را در زبان فارسی از یکدیگر متمایز می‌سازد. گروه نخست که صفات سرنمون و اعضای بی‌نشان مقوله صفت را دربر می‌گیرد، واژه‌هایی را شامل می‌شود که کنش گزاره‌ای آن‌ها توصیف است و بیانگر طبقه معنایی ویژگی هستند. این دسته از صفات تقریباً بدون استثنا به صورت تفضیلی یا عالی به کار می‌روند. گروه دوم متناظر با صفات نسبی در دستورهای سنتی است. در این گروه واژه‌هایی را داریم که توصیف می‌کنند اما بیانگر طبقه معنایی شیء هستند. گروه سوم نیز واژه‌های توصیف‌کننده اما بیانگر کنش را در بر می‌گیرد و با صفات فاعلی، مفعولی و لیاقت در دستورهای سنتی متناظر است. آخرین گروه صفات زبان فارسی، صفات گزاره‌ای هستند، صفاتی که بیانگر ویژگی هستند اما اسناد می‌دهند. وجود تکواژی صفت‌ساز در صفات گروه دوم و سوم و عدم امکان کاربرد آن‌ها به صورت تفضیلی و عالی، به ترتیب هم‌سو با معیار نشان‌داری ساختاری و بالقوگی رفتاری، غیرسرنمون بودن صفات این دو گروه را تأیید می‌نماید. از سوی دیگر الزام وجود فعل کمکی در صفات گزاره‌ای گروه چهارم، نشان‌داری آن‌ها را نسبت به صفات سرنمون مشخص می‌سازد. در نهایت، این مقاله نشان می‌دهد که طبقه‌بندی رده‌شناختی این پژوهش می‌تواند هم‌پوشی‌های حاصل از طبقه‌بندی معنایی دستورهای سنتی را برطرف نماید.

کلید واژه‌ها: صفت، اجزای کلام، طبقه معنایی، کنش گزاره‌ای، زبان

فارسی

۱. مقدمه

بدون شک تمامی دستورنویسان و زبان‌شناسانی که از دیرباز به توصیف و تدوین دستور زبان فارسی پرداخته‌اند وجود مقوله صفت را به عنوان یکی از اجزای کلام اصلی در این زبان باور دارند، اما به نظر می‌رسد علی‌رغم توصیف‌های گوناگونی که تاکنون برای این مقوله ارائه داده‌اند، هنوز به خوبی نتوانسته‌اند این مقوله را توصیف و طبقه‌بندی نمایند. به گونه‌ای که در تمام این مطالعات تعریف، توصیف و طبقه‌بندی مقوله صفت و دیگر اجزای کلام همواره یا با

تأکید بر عامل معنایی یا نقش دستوری و ملاک‌های نحوی انجام شده‌است. در حالی که بررسی واژه‌هایی که بر پایه این توصیف‌ها صفت قلمداد می‌شود نشان‌گر آن است که تمام واژه‌هایی که در مقوله صفت قرار می‌گیرند ویژگی‌ها و رفتار یکسانی ندارند و طبقه‌بندی‌های مفهومی یا ساختاری ارائه شده نمی‌تواند این تفاوت‌ها را مشخص سازد، لذا رویکردی متفاوت و قائل شدن به سلسله مراتبی جز آنچه تاکنون مطرح بوده برای انواع صفت لازم به نظر می‌رسد. براین اساس، پژوهش حاضر تلاش می‌کند با معرفی رویکردی نو به طبقه‌بندی انواع صفت در زبان فارسی بپردازد و ضمن ارائه یک توصیف رده‌شناختی به این پرسش‌ها پاسخ دهد: اولاً از یک نگاه رده‌شناختی چند گروه صفت در زبان فارسی قابل تشخیص است؟، دوماً کدام یک از این گروه‌ها، صفات سرنمون و بی‌نشان هستند؟ و صفات سرنمون در مقابل صفات غیرسرنمون چه رفتاری دارند؟ در راستای این هدف نخست به معرفی رویکرد دستورنویسان سنتی در مورد مقوله صفت در زبان فارسی می‌پردازیم تا نشان دهیم تاکنون از چه منظری به این مقوله زبانی نگاه شده‌است. سپس نگاهی مختصر به مطالعاتی می‌اندازیم که در زبان‌شناسی نوین، در چارچوب نظریه‌های زبانی، اجزای کلام و به ویژه صفت را بررسی نموده‌اند. در ادامه دستور ساخت‌محور قوی^۱ کرافت^۲ (۲۰۰۱) به عنوان نظریه‌ای جهانی و رده‌شناختی که نگاهی سرنمونی^۳ به اجزای کلام دارد معرفی و در چارچوب نظریه مذکور، انواع صفت در زبان فارسی بررسی می‌گردد. بدین ترتیب نشان می‌دهیم که در توصیف، تشخیص و طبقه‌بندی مقوله صفت (همچون مقوله اسم و فعل) معیار معنایی به تنهایی کفایت نمی‌کند و با در نظر گرفتن و ترکیب کنش‌های گزاره‌ای اصلی که عبارتند از ارجاع^۴، اسناد^۵ و توصیف^۶ (کرافت، ۱۹۹۱) می‌توانیم از سرنمون‌های رده‌شناختی^۷ متناظر با هریک از اجزای کلام در دستورهای سنتی سخن بگوییم. به عبارت دیگر نشان می‌دهیم که اجزای کلام سنتی مرزهایی فازی دارند و همواره واژه‌هایی داریم که در مرز بین اسم و صفت از یک سو و صفت و فعل از سوی دیگر قرار می‌گیرند، لذا تمام واژه‌هایی که ذیل مقوله صفت قرار می‌گیرند رفتار یکسانی ندارند.

1. Radical Construction Grammar

2. Croft

3. prototypical

4. reference

5. predication

6. modification

7. typological prototype

۲. صفت در رویکردهای سنتی

هرچند در نگاهی جهانی به اجزای کلام در زبان‌های مختلف، وجود یا عدم وجود و چگونگی طبقه‌بندی صفت در مقابل طبقه‌بندی اسم و فعل بیشتر بحث برانگیز بوده، اما دستورنویسان سنتی زبان فارسی حداقل وجود این مقوله را در زبان فارسی تأیید و اغلب آن را توصیف‌کننده اسم یا ضمیر می‌خوانند و به توصیف و طبقه‌بندی آن به لحاظ معنایی می‌پردازند. از جمله قریب و همکاران (۱۳۷۳: ۵۶) صفت را کلمه‌ای می‌دانند که حالت یا چگونگی چیزی یا کسی را می‌رساند و شامل انواع زیر است: صفت فاعلی، صفت مفعولی، صفت تفضیلی و صفت نسبی. در این طبقه‌بندی برای شناسایی انواع صفت ضمن بیان معیار معنایی، به ویژگی‌های ساختاری اشاره می‌شود. همچنین در کنار طبقات صفتی فوق، به واژه‌هایی که دارای معنی وصفی باشند اما در زبان فارسی نتوان برای آن‌ها اشتقاق یا ترکیبی را متصور شد، عنوان صفت سماعی اطلاق شده است.

خانلری (۱۳۴۳ [۱۳۷۳]: ۱۷۹-۱۸۲) هم صفت را کلمه‌ای معرفی می‌کند که توضیحی به معنی اسم می‌افزاید و بنابراین وابسته اسم است. وی صفت را از نظر معنی به پنج دسته تقسیم می‌نماید: صفت توصیفی، صفت عددی، صفت اشاره‌ای، صفت پرسشی و صفت مبهم. ارژنگ (۱۳۵۰: ۴) در توصیف صفت چنین می‌نویسد: «صفت کلمه‌ای است که همیشه در جمله همراه اسمی یا ضمیری به کار می‌رود و چونی یا چندی آن را در جمله بیان می‌کند یا به نوعی آن را مشخص و محدود می‌سازد».

وی به پیروی از خانلری (۱۳۴۳ [۱۳۷۳])، فرشیدورد (۱۳۳۷ [۱۳۶۴]) و همایون فرخ (۱۳۶۴)، با توجه به مفهومی که صفات به اسم همراه خود می‌افزایند آن‌ها را در شش دسته جای می‌دهد که عبارتند از: صفت بیانی یا توصیفی، صفت عددی، صفت مبهم، صفت پرسشی، صفت تعجبی و صفت اشاره‌ای.

انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۵: ۱۳۸) نیز ادعا می‌کنند «صفت، حالت و مقدار و شماره یا یکی دیگر از چگونگی‌های اسم را می‌رساند». آن‌ها صفات را به لحاظ مفهوم، مقدم یا مؤخر بودن و ساخت به انواعی تقسیم نموده و در طبقه‌بندی مفهومی همچون مطالعات فوق انواع بیانی، اشاره‌ای، شمارشی، پرسشی، تعجبی و مبهم برای صفت برمی‌شمارند. انوری و احمدی گیوی (همان: ۱۳۹) صفات بیانی را پنج‌گونه می‌دانند که عبارتند از صفت ساده، صفت فاعلی، صفت مفعولی، صفت نسبی و صفت لیاقت.

صادقی (۱۳۸۸: ۱۱۸) هم توصیفی کامل از اجزای کلام به ویژه صفت ارائه می‌دهد. وی ضمن نقد رویکردهای سنتی، با در نظر گرفتن عامل معنا و دستور به طور همزمان، صفت را کلمه یا عبارت معناداری می‌داند که حالت، مقدار، شماره یا یکی از چگونگی‌های اسم یا گروه اسمی را می‌رساند (توضیحی درباره اسم می‌دهد یا آن را مقید یا معین یا محدود می‌کند)، از نظر صوتی، علامت شناسایی ندارد و از نظر نحوی، در جمله در نقش تعیین‌کننده به کار می‌رود، همچنین از نظر شمار (مفرد و جمع) تغییر نمی‌کند.

چنان‌که مشاهده می‌شود دستورنویسان سنتی همواره به تعریف و طبقه‌بندی مقوله صفت از منظری مفهومی پرداخته‌اند و صفت را واژه‌ای یا مقوله‌ای قلمداد می‌کنند که یکی از ویژگی‌های اسم یا ضمیر همراهش را توصیف می‌نماید. هرچند صادقی (همان) سعی کرده معیارهای دستوری و آوایی را نیز در توصیف خود لحاظ کند اما بازهم به نظر می‌رسد نتوانسته است تعریفی جامع و مانع ارائه دهد و از سوی دیگر هیچ‌گونه طبقه‌بندی‌ای برای صفات مطرح ننموده است و بیشتر به نقد رویکردهای سنتی پرداخته است. این در حالی است که تیلر^۱ (۲۰۰۳: ۲۱۰) به نامناسب بودن این توصیف‌های معنایی و عدم انطباق برخی واژه‌ها با این تعاریف اشاره می‌کند. لذا هرچند معنا در توصیف اجزای کلام تعیین‌کننده است اما کافی نیست.

۳. صفت از نگاه زبان‌شناسان

چنان‌که در بخش قبل مشاهده شد و همواره اذعان می‌شود تعریف و توصیف اجزای کلام تنها براساس طبقه معنایی بدون توجه به رفتار صرفی و نحوی این عناصر کافی نیست و همان‌طور که کرافت (۲۰۰۱: ۶۳) اشاره می‌کند واژه‌ها از هر طبقه معنایی که باشند گاهی می‌توانند به عنوان اسم، صفت یا فعل در جمله به کار روند. به عبارت دیگر برخی از آن‌ها همواره رفتار یکسانی ندارند. با توجه به این مسئله برخی زبان‌شناسان تلاش کردند با به کارگیری معیاری جز معنا و در چارچوب نظریه‌های مطرح زبان‌شناختی به توصیف اجزای کلام بپردازند.

از جمله این مطالعات می‌توان به کریمی دوستان (۲۰۱۱) اشاره نمود که به بررسی مقولات واژگانی زبان فارسی پرداخته است. به باور وی نمی‌توان با رویکردی واژه بنیاد یا

1. Taylor

مشخصه بنیاد اجزای کلام را تبیین نمود و در این راستا رویکردهای ساخت‌بنیان^۱ راه‌گشا هستند. در این مطالعه که در چارچوب نظریهٔ ون کامپن^۲ (۲۰۰۵) به عنوان یک نظریهٔ ساخت‌بنیان به نگارش درآمده است صفات با توجه به رفتار نحوی‌شان عناصری قلمداد می‌شوند که می‌توانند به صورت تفضیلی یا عالی به عنوان توصیف‌گر اسم به کار روند و با قید شدت «خیلی» توصیف شوند (کریمی‌دوستان، ۲۰۱۱: ۲۰۸). همچنین با توجه به معیارهای ارائه شده از سوی کامپن (۲۰۰۵) چون صفات فارسی امکان ظاهر شدن به عنوان متمم هستهٔ نقشی^۳ را دارند، در طبقهٔ واژه‌های معمول زبان قرار می‌گیرند.

برخی زبانشناسان غربی هم تلاش کردند از منظری متفاوت و گاه رده‌شناختی اجزای کلام را بررسی نمایند. برای مثال رویکرد زایشی به زبان و نظریه‌های مرتبط با آن برای تمایز و تشخیص اجزای کلام از مشخصه‌های دو ارزشی (± اسم، ± فعل) استفاده می‌کند که در اینجا اسم (N) و فعل (V) مقوله‌های جهانی اولیه در نظر گرفته می‌شوند. بیکر^۴ (۲۰۰۳) از جمله زبانشناسانی است که در چارچوب این نظام به توصیف اجزای کلام پرداخته‌است. در بررسی وی صفت مقوله‌ای است (- اسم، - فعل)، یعنی به ادعای بیکر صفت نه اسم است نه فعل. به باور کرافت (۲۰۰۱: ۶۴) هرچند در این رویکرد به اجزای کلام به کارگیری مشخصه‌های دوازده‌گانه به منظور حفظ شباهت‌ها و تفاوت‌های مقوله‌های واژگانی در رفتاری نحوی است، اما دقیقاً مشخص نیست چه رفتاری در این رویکرد مدنظر است، به عبارت دیگر دستور زایشی نتوانسته معیاری مشخص برای تعیین اجزای کلام ارائه دهد.

هنگولد^۵ (۱۹۹۲) نیز به بررسی اجزای کلام براساس کنش‌های گزاره‌ای^۶ پرداخته‌است. به تعبیر کرافت (۲۰۰۱) تحلیل هنگولد از اجزای کلام از جمله رویکردهای توده‌ای^۷ به اجزای کلام است که ادعا می‌کنند برخی زبان‌ها مقولهٔ صفت ندارند یا حتی تمایز اسم و فعل را ندارند. هنگولد (۱۹۹۲: ۳۷) با چنین رویکردی صفت را محمولی می‌داند که بدون افزودن نشانهٔ اضافه، می‌تواند به عنوان توصیف‌گر یک هستهٔ اسمی به کار رود، لذا عنوان «توصیف» در این تعریف به کارکرد کنش گزاره‌ای آن محمول اشاره دارد و ارجاع، اسناد و توصیف به

1. constructionist approach

2. Van Kampen

3. Functional head

4. Baker

5. Hengeveld

6. propositional act

7. lumping approach

ترتیب نقش‌های کنش‌گزاره‌ای اسم، فعل و صفت تلقی می‌شوند. لازم به ذکر است کرافت (۲۰۰۱: ۶۷-۷۵) این تحلیل را با ارائه دلایلی که از حوصله بحث حاضر خارج است نقد می‌کند.

دیکسون^۱ (۲۰۰۴: ۳-۵) نیز به این مسئله می‌پردازد که صفات در زبان‌های مختلف به چه صورت بیان می‌شود. وی به زبان‌هایی اشاره می‌کند که مقوله صفت را دارند و زبان‌هایی که از ابزارهای دیگری برای بیان ویژگی بهره می‌برند. همچنین زبان‌هایی را مثال می‌زند که مقوله صفت در آن‌ها تنها چند عضو دارد و زبان‌هایی که مقوله صفت در آن‌ها یک طبقه باز است. وی بر این اساس ادعا می‌کند ابزار بیان آنچه در اغلب زبان‌ها با طبقه صفت نشانه‌گذاری می‌شود، می‌تواند از نظر دستوری بسیار متفاوت باشد، با این حال اگر محتوای معنایی این گونه واژه‌ها را در نظر بگیریم چند نوع مفهوم قابل تشخیص است. دیکسون با توجه به این انواع معنایی جهانی به توصیف و بررسی رده‌شناختی انواع صفت پرداخته‌است و مفاهیم پایه در مقوله صفت را شامل موارد زیر می‌داند:

بُعد و اندازه (بزرگ، کوچک، کوتاه و ...)، مشخصه فیزیکی (نرم، روشن، سنگین و ...)، رنگ، مشخصه انسانی (شاد، ناراحت، غمگین و ...)، سن، ارزش (خوب، بد، خوشمزه و ...)، سرعت، سختی، شباهت، چگونگی (معمول، راست، درست و ...)، کمیت، جایگاه (دور، نزدیک و ...)، تعداد. البته در این بین چهار نوع معنایی اندازه، سن، رنگ و ارزش از مفاهیم پایه مقوله صفت هستند. دیکسون (همان: ۵۶؛ به نقل از کرافت (۲۰۰۳)) در اینجا تعمیمی را مطرح می‌کند و آن اینکه اگر زبانی یک طبقه صفت داشته باشد، در این طبقه واژه‌هایی قرار دارند که به چهار مفهوم پایه صفت (اندازه، سن، رنگ و ارزش) اشاره می‌کنند و اگر زبانی در مقوله صفت مفاهیم غیرپایه را داشته باشد حتماً مفاهیم پایه را نیز خواهد داشت.

برخی زبان‌شناسان از جمله لانگاکر^۲ (۱۹۸۷) هم در چارچوب زبان‌شناسی شناختی^۳ به بررسی اجزای کلام پرداخته‌اند. لانگاکر (همان: ۱۸۹) ادعا می‌کند مقوله‌های دستوری اصلی مثل اسم، فعل، صفت و قید از نظر معنایی قابل تعریف‌اند، به عبارت دیگر معنا در مقوله‌بندی تعیین‌کننده است و اعضای که در یک مقوله قرار می‌گیرند مشخصه‌های معنایی پایه را به طور مشترک دارند. بدین ترتیب لانگاکر (همانجا) نیز به تحلیل معنایی و مفهومی اجزای

1. Dixon

2. Langacker

3. cognitive linguistics

کلام می‌پردازد. در تحلیل وی (همان: ۱۸۳) از دو نوع محمول نام برده می‌شود، محمول اسمی^۱ که یک شی/چیز را بیان می‌کند و محمول‌های رابطه‌ای^۲ که رابطه‌ای بی‌زمان یا یک فرایند را بیان می‌کنند. بدین ترتیب اسم مفهومی غیررابطه‌ای است که در برابر مفاهیم رابطه‌ای قرار می‌گیرد. مفاهیم رابطه‌ای صفت و فعل هستند که در این بین فعل یک مفهوم رابطه‌ای است که بیانگر فرایند است و صفت یک مفهوم رابطه‌ای بی‌زمان است.

۴. دستور ساخت محور قوی

دستور ساخت محور قوی نظریه‌ای رده‌شناختی است که در مورد اجزای کلام دو ادعای زیر را مطرح می‌کند:

الف) اسم، صفت و فعل مقوله‌هایی زبان ویژه نیستند.

ب) اسم، صفت و فعل جهانی‌های زبانی هستند، به عبارت دیگر سرنمون‌هایی رده‌شناختی هستند که باید اسم، صفت و فعل نامیده شوند (کرافت، ۲۰۰۱: ۶۳).

کرافت ضمن بیان عدم کفایت طبقه معنایی در تحلیل اجزای کلام، چنان که در دستورهای سنتی به کار گرفته می‌شود، چنین تحلیلی را رد و به دو گرایش مخالف هم در تحلیل اجزای کلام اشاره می‌کند. گرایش اول نگاه برخی زبانشناسان است که به نبود اجزای کلام اصلی (اسم، صفت و فعل) در برخی زبان‌ها باور دارند یا به عبارتی تلفیق این اجزاء را به یک یا دو مقوله بزرگ‌تر می‌پذیرند. این نوع نگاه که کرافت رویکرد توده‌ای می‌نامد هم‌سو با رویکرد هنگولد (۱۹۹۲) به اجزای کلام است که در بخش قبل به آن اشاره شد.

در گرایش دوم نیز با تحلیلی توزیعی، زبانشناسان ادعا می‌کنند علاوه بر اجزای کلام اصلی در برخی زبان‌ها تعدادی اجزای کلام کوچک‌تر و فرعی نیز قابل تشخیص است. کرافت این رویکرد را رویکرد جداکننده^۳ می‌نامد و معتقد است با پذیرش چنین رویکردی به سختی می‌توان برای این تقسیم اجزای کلام پایانی قائل شد، یعنی همواره اجزای کلام فرعی‌تری قابل تشخیص است. در مقابل چنین رویکردی همواره این سؤال مطرح است که این طبقات اضافه را بایستی مقوله‌ای جدا قلمداد کنیم یا باید جزء اجزای کلام اصلی برشماریم.

کرافت با بیان کاستی‌های تحلیل در هریک از دو رویکرد فوق، ادعا می‌کند نظریه‌ای که

1. nominal predicate
2. relational predicate
3. splitting approach

در مورد اجزای کلام مطرح می‌شود باید اولاً جهانی باشد یعنی بتواند برای همه زبان‌ها به کار رود و دوماً سه شرط زیر را داشته باشد: الف) معیاری برای تشخیص اجزای کلام اصلی از دیگر زیرطبقه‌های صرفی و نحوی داشته باشد، ب) باید تعدادی معیار صوری و دستوری معتبر و بین‌زبانی برای ارزیابی جهانی بودن این اجزای کلام داشته باشد و ج) بایستی بین جهانی‌های زبانی و مشخصه‌های زبان ویژه به روشنی تمایز گذارد، شروطی که به ادعای کرافت (۲۰۰۱: ۴۸) در دو رویکرد مذکور در فوق وجود ندارند.

در دستور ساخت‌محور قوی، کرافت نظریه‌ای جهانی - رده‌شناختی در مورد اجزای کلام مطرح می‌کند. مقولات یک زبان خاص براساس ساخت‌های آن زبان تعریف و مشتق می‌شوند. ساخت‌های مورد نظر این نظریه جهانی - رده‌شناختی اجزای کلام، مانند انگاره هنگولد (۱۹۹۲)، شامل ساخت‌های ارجاع، توصیف و اسناد می‌باشد. در اصل این سه کارکرد کنش گزاره‌ای (ارجاع، توصیف و اسناد) در نظریه جهانی - رده‌شناختی مذکور مبنایی برای تمایز سه گانه اجزای کلام در دستور سنتی می‌شوند که این به ادعای کرافت اولین گام در محقق شدن شرط اول نظریه نحوی است. بدین ترتیب ساخت‌هایی که ارجاع می‌دهند، توصیف می‌کنند یا اسناد می‌دهند، در واقع کنش‌های گزاره‌ای را نشانه‌گذاری می‌کنند و طبق این نظریه عناصر واژگانی‌ای که نقش‌های مربوط را در این ساخت‌های کنش گزاره‌ای ایفا می‌کنند می‌توانند به طبقات معنایی تقسیم شوند. در نتیجه براساس فرضیه کرافت (۱۹۹۱)، این طبقات معنایی که عبارتند از شیء، ویژگی و کنش به ترتیب سرنمون‌های رده‌شناختی ساخت‌های ارجاع، توصیف و اسناد محسوب می‌شوند. لازم است اضافه کنیم که کرافت در تحلیل خود مفهوم سرنمون را از زبانشناسی شناختی و مطالعات راش^۱ (۱۹۷۸) در این حوزه برگرفته است.

در اینجا لازم است نخست به توضیحی که کرافت در مورد طبقات معنایی شیء، ویژگی و کنش ارائه می‌دهد، اشاره کنیم و سپس به تحلیل رده‌شناختی وی از اجزای کلام بپردازیم. کرافت براین باور است که سه طبقه معنایی شیء، ویژگی و کنش تنها زیرمجموعه‌ای کوچک از طبقات معنایی موجود در زبان انسان هستند که به کمک چهار مشخصه معنایی قابل تعریف اند. این چهار مشخصه معنایی که برای اجزای کلام سرنمون در جدول ۱ آورده شده‌اند، عبارتند از:

1. Rocsh

الف) وابستگی^۱: مشخصه وابستگی به این سؤال اشاره دارد که آیا تعریف مفهوم مورد نظر ذاتاً مستلزم اشاره به مفهوم دیگری است یا خیر؟ (لانگاکر، ۱۹۸۷: ۲۱۴-۲۱۶). برای مثال درک یک کنش مانند «دویدن» مستلزم اشاره به مفهوم «دونده» است یا درک ویژگی «بلندی» مستلزم اشاره به چیزی است که بلند باشد، در حالی که درک «صندلی» یا «سگ» مستلزم اشاره به مفهوم دیگر نیست. بنابراین با توجه به این مشخصه معنایی، شیء یک مفهوم غیروابسته، و ویژگی و کنش، وابسته محسوب می‌شوند.

ب) ایستایی^۲: مشخصه ایستایی به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا مفهوم مورد نظر یک حالت ایستا یا در مقابل یک فرایند را بازنمایی می‌نماید؟ در راستای این مشخصه طبقه معنایی کنش، فرایند و طبقات معنایی شیء و ویژگی، ایستایی را بازنمایی می‌کنند.

ج) گذرایی^۳: مشخصه گذرایی نیز مشخص می‌کند مفهومی که بازنمایی شده یک فرایند/حالت ایستای گذرا، موقتی و مقطعی است یا حالتی ذاتی و پایدار است. در چارچوب این مشخصه که هم‌سو با مشخصه ایستایی است، تنها مفاهیم کنش که فرایند را بازنمایی می‌کنند، مشخصه گذرایی دارند.

د) درجه‌پذیری^۴: چهارمین و آخرین مشخصه معنایی درجه‌پذیری است. مشخصه درجه‌پذیری این مسئله را روشن می‌کند که آیا مفهوم مورد نظر قابلیت درجه‌بندی بر روی یک پیوستار را دارد یا خیر؟ که همین مشخصه موجب تمایز طبقه معنایی ویژگی از طبقات معنایی شیء و کنش می‌شود.

جدول ۱. مشخصه‌های معنایی اجزای کلام سرنمون

وابستگی	ایستایی	گذرایی	درجه‌پذیری
غیروابسته	ایستا	پایدار	درجه‌ناپذیر
وابسته	ایستا	پایدار	درجه‌پذیر
وابسته	فرایند	گذرا	درجه‌ناپذیر

براین اساس مقوله سرنمون رده‌شناختی، یک مقوله نقشی قابل تعیین است که برای ساخت مرتبط با خودش از نظر رده‌شناختی بی‌نشان می‌باشد. برای اجزای کلام اصلی یعنی اسم، صفت و فعل به عنوان مقوله‌های سرنمون رده‌شناختی، ساخت‌های مربوط به ترتیب

1. relationality
2. stativity
3. transitoriness
4. gradability

عبارتند از ساخت ارجاع، توصیف و اسناد. یعنی مقوله‌های سرنمون رده‌شناختی هر یک حاصل ترکیب طبقات معنایی شیء، ویژگی و کنش با کنش‌های گزاره‌ای مربوط هستند:

(الف) اسم = ارجاع به یک شیء

(ب) صفت = توصیف یک ویژگی

(ج) فعل = اسناد یک کنش.

بنابراین چنان که مشاهده می‌شود طبق ادعای کرافت علاوه بر معیار معنایی در تحلیل اجزای کلام باید کنش‌های گزاره‌ای را نیز لحاظ نمود تا به تحلیلی جامع دست یافت. لذا صفت سرنمون صفتی است که توصیف می‌کند و بیانگر ویژگی است، با این حال باید توجه کنیم که برای مثال طبقه معنایی ویژگی در زبان همواره برای توصیف به کار نمی‌رود، و گاهی ممکن است به عنوان یک عبارت ارجاعی به کار رود:

(۱) زیبایی از دید هر کس به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌شود.

همین‌طور طبقه معنایی کنش هم گاهی ممکن است برای توصیف به کار رود:

(۲) شهر سوخته ثبت جهانی شد.

اما نکته مهم این است، برای آن که طبقه معنایی مورد نظر بتواند کارکردی به جز کارکرد کنش گزاره‌ای اصلی خود داشته باشد یعنی در نقشی غیرسرنمونی به کار رود نیاز به تکواژ یا تکواژهای اضافه دارد، همان چیزی که کرافت (۲۰۰۱: ۸۹) نشان‌گذاری ساختاری^۱ آشکار یا نشان‌گذاری رده‌شناختی می‌نامد. به عبارت دیگر هر یک از ساخت‌های کنش گزاره‌ای ارجاع، توصیف و اسناد می‌توانند با طبقات معنایی شیء، ویژگی و کنش ترکیب و اعضای غیرسرنمون را نیز مشخص کنند، بدین ترتیب هر ترکیب دیگری از کنش‌های گزاره‌ای و طبقه‌های معنایی جز آنچه در بالا آمد، از نظر رده‌شناختی نشان‌گذاری شده‌است و متعلق به اعضای غیرسرنمون می‌باشد. کرافت (۱۹۹۱، ۲۰۰۱) این ترکیبات بی‌نشان و نشان‌دار را در قالب جدولی برای زبان انگلیسی ارائه می‌دهد.

جدول ۲. اجزاء کلام بر اساس کنش گزاره‌ای و طبقه معنایی (کرافت، ۲۰۰۱: ۸۸)

اسناد	توصیف	ارجاع	شیء
اسم‌های گزاره‌ای ^۲ ، فعل‌های ربطی	حالت اضافی (ملکی) ^۳ ،	اسم‌های بی‌نشان	

1. structural coding

2. genitive

	صفت‌سازی‌ها ^۱ ، گروه‌های حرف‌اضافه‌ای اسمی ^۲		
ویژگی	صفت بی‌نشان	اسم‌های مشتق از صفت ^۳	
کنش	گروه وصفی ^۴ ، بندهای موصولی	اسم‌های کنش ^۵ ، متمم‌ها ^۶ ، مصدر ^۷ ، اسم مصدر ^۸	

لازم به ذکر است کرافت (۲۰۰۱: ۸۹) ضمن بیان معیار نشان‌گذاری ساختاری به نظریه نشان‌گذاری رده‌شناختی^{۱۰} که شواهدی رده‌شناختی برای سرنمونی اجزای کلام ارائه می‌دهد، اشاره می‌نماید. به باور کرافت این نظریه شرط دوم نظریه نحوی را که در بالا مطرح شد، محقق می‌سازد زیرا معیارهایی برای سنجش جهانی بودن این سه جزء کلام در زبان ارائه می‌دهد. یکی از این معیارها همین نشان‌گذاری ساختاری است که نشان می‌دهد اعضای نشان‌دار یک مقوله حداقل با همان تعداد تکواژی نشان‌گذاری می‌شوند که عضو بی‌نشان نشان‌گذاری می‌شود (کرافت، ۱۹۹۰: ۷۳؛ به نقل از کرافت (۲۰۰۱: ۹۰)). این معیار یک جهانی تلویحی به صورت زیر است:

نشان‌گذاری ساختاری: اگر زبانی عضو بی‌نشان یک مقوله دستوری را با n تکواژ نشان‌گذاری کند ($n \geq 0$)، آنگاه عضو نشان‌دار رده‌شناختی آن مقوله را با حداقل n تکواژ نشان‌گذاری می‌کند (همانجا).

زبان فارسی مانند زبان انگلیسی (کرافت، ۲۰۰۳) این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. برای نمونه در زبان فارسی اسم‌های حاصل از ترکیب ارجاع و ویژگی، به عنوان یک عضو نشان‌دار نسبت به اسم بی‌نشان که از ترکیب ارجاع و شیء تشکیل می‌شود، به یک تکواژ اسم‌ساز نیاز دارد تا به واژه‌ای که به ویژگی اشاره دارد اضافه شود. «زیبا-یی» و «بلند-ی» به عنوان اعضای نشان‌دار مقوله اسم، در واقع صفاتی بودند که با اضافه شدن تکواژ اسم‌ساز حاصل شدند یعنی ترکیب ویژگی و ارجاع را داریم و در مقابل آن «کتاب» و «درخت» به

-
2. predicate nominals
 3. adjectivizations
 4. deadjectival nouns
 5. predicate adjectives
 6. action nominals
 7. complements
 8. gerunds
 9. participles
 10. typological markedness

عنوان اعضای بی‌نشان مقولهٔ اسم قرار می‌گیرند. معیار دیگری که نظریهٔ نشان‌داری رده‌شناختی مطرح می‌کند بالقوگی رفتاری^۱ است:

بالقوگی رفتاری: اگر ساختی که بالقوگی رفتاری اعضای یک مقولهٔ دستوری را نشانه‌گذاری می‌کند در آن مقوله یافت شود، آن‌گاه حداقل برای عضو بی‌نشان آن مقوله نیز آن ساخت یافت می‌شود (کرافت، ۲۰۰۱: ۹۱).

به عبارت دیگر بالقوگی رفتاری حاکی از آن است که اعضای بی‌نشان حداقل همان تعداد رفتار دستوری را که اعضای نشان‌دار دارند، از خود نشان می‌دهند (همانجا). بدین ترتیب بالقوگی رفتاری نیز سرنمون‌های اجزای کلام را از دیگر ترکیبات طبقه معنایی و کنش‌های گزاره‌ای متمایز می‌سازد. برای مثال در زبان فارسی صفت «زیبا» به عنوان صفت سرنمون که از ترکیب طبقهٔ معنایی ویژگی و کنش گزاره‌ای توصیف حاصل می‌شود، می‌تواند به صورت صفت تفضیلی یا عالی به کار رود اما صفات غیرسرنمون مثلاً صفات حاصل ترکیب طبقهٔ معنایی شیء و کنش گزاره‌ای توصیف مثل «کتابی» نمی‌توانند به صورت تفضیلی یا عالی به کار رود.

۵. رده‌شناسی صفت در زبان فارسی

قبل از آن‌که به بررسی انواع گروه‌های صفت در چارچوب نظریهٔ کرافت پردازیم و یک طبقه‌بندی رده‌شناختی از مقولهٔ صفت در زبان فارسی ارائه دهیم، لازم است به نکاتی اشاره کنیم.

نخست آن‌که صفات در زبان‌ها اغلب در دو نوع ساخت متفاوت یعنی توصیفی^۲ یا گزاره‌ای^۳ ظاهر می‌شوند، هر دو این ساختها که در زبان فارسی یافت می‌شوند، در نمونه‌های زیر قابل مشاهده هستند:

(۳) الف. توصیفی: آسمان آبی

ب. گزاره‌ای: آسمان آبی است.

از سوی دیگر چنان‌که دیکسون (۱۹۹۱: ۱۹۹) اشاره می‌کند اصطلاح «صفت» در یک مفهوم گسترده می‌تواند به هر نوع توصیف‌کننده‌ای اعم از اشاره‌ای، ملکی و غیره اطلاق شود. اما با

1. behavioral potential

2. attributively

3. predicatively

توجه به این که از یک سو مطالعاتی که ماهیت صفات را بررسی می‌نمایند اغلب فقط روی صفات وصفی متمرکز می‌شوند (هالونستن^۱، ۲۰۰۹: ۸) و از سوی دیگر اتفاق نظری میان دستورنویسان و زبان‌شناسان در مورد طبقه‌بندی صفات اشاره‌ای، پرسشی، شمارشی، تعجبی و مبهم وجود ندارد، پژوهش حاضر فقط بر روی صفات وصفی یعنی واژه‌هایی که در دستورهای سنتی صفات بیانی شامل صفات ساده، فاعلی، مفعولی، لیاقت و نسبی نامیده می‌شوند، تمرکز خواهد نمود. برای مثال قریب و همکاران (۱۳۷۳) آنچه را خانلری (۱۳۴۳) [۱۳۷۳]: (۱۸۱) و انوری و احمدی‌گیوی (۱۳۸۵: ۱۶۳) صفت اشاره نامیده‌اند، اسم اشاره قلمداد می‌کنند و آنچه را خانلری (۱۳۴۳) [۱۳۷۳]: (۱۸۰)، ارژنگ (۱۳۵۰: ۱۹) و انوری و احمدی‌گیوی (۱۳۸۵: ۱۶۶-۱۶۹) صفت شمارشی می‌نامند، در دسته اعداد و جدا از صفات قرار می‌دهند.

همچنین در پژوهش حاضر برخی از معیارهای پیشنهادی هالونستن (۲۰۰۹) که قابلیت کاربرد در زبان فارسی را دارند، برای تأیید سرنمونی یا غیرسرنمونی بودن صفات مبنا قرار گرفته است. هالونستن (همان: ۳۵-۳۸) در یک بررسی رده‌شناختی در باره مقوله صفت در ۵۰ زبان، ضمن بیان دیدگاه‌های کرافت (۲۰۰۱) عناصری را که در این زبان‌ها ممکن است از طبقه معنایی ویژگی یا کنش گزاره‌ای توصیف مشتق شوند، بررسی نموده و هشت معیار را برای تشخیص صفات سرنمون، بسط‌های زبان ویژه صفات (شامل صفات مشتق از شیء، صفات مشتق از کنش و صفات گزاره‌ای) و نیز مرزهای زبان ویژه مرتبط با آن‌ها به کار برده‌است. شایان ذکر است در چارچوب پژوهش حاضر معیار دوم (به دلیل عدم وجود مطابقت موصوف و صفت در فارسی)، و معیار ششم و هفتم (به دلیل تمیز اسم‌های مشتق از صفت) به کار گرفته نخواهند شد. اما از پنج معیار باقیمانده که در زیر معرفی می‌گردند، معیار نخست صفات سرنمون را مشخص می‌کند، یعنی صفات را از افعال و اسامی متمایز می‌سازد و بقیه معیارها برای تشخیص صفات مشتق از شیء و توصیف، صفات مشتق از کنش و توصیف، و صفات گزاره‌ای حاصل ترکیب ویژگی و اسناد کاربرد دارند:

۱- ساخت تفضیلی/ عالی: امکان کاربرد در یک ساخت تفضیلی یا عالی، مشخصه بارز

صفات سرنمون است و بالقوگی رفتاری آن‌ها را نشان می‌دهد.

۲- وجود فعل ربطی در کارکرد گزاره‌ای: هنگامی که یک واژه بیانگر ویژگی یا توصیف،

گزاره‌ای را بیان کند، وجود فعل ربطی نشان‌دهنده بسط مقوله سرنمون صفت به حوزه اسناد

1. Hallonsten

و ویژگی است. به عبارت دیگر عضو غیرسرنمونی را نشان می‌دهد.

۳- تفاوت در کارکرد توصیفی و گزاره‌ای صفت: اگر تمایز روشنی بین کارکرد گزاره‌ای و توصیفی یک صفت واحد وجود داشته باشد، آن‌گاه تمایز روشنی بین ترکیب توصیف و ویژگی (توصیفی) و ترکیب کنش و ویژگی (گزاره‌ای) وجود دارد. کارکرد توصیفی صفات به اعضای مرکزی یک مقوله سرنمون تعلق دارد و کارکرد گزاره‌ای مختص اعضای غیرسرنمون است.

۴- اسم مفعول^۱ / موصولی‌ساز^۲: این معیار که پیچیده‌ترین اما در عین حال کارآمدترین معیار است بیان می‌کند که اگر اسم مفعول یک واژه کنشی بتواند به عنوان صفت به کار رود این نشان‌دهنده یک عضو غیرسرنمونی است که حاصل ترکیب توصیف و کنش است. در مقابل اگر چنین امکانی وجود نداشته باشد، و شیوه بیان این مفهوم بازتعبیر باشد، دو امکان ایجاد می‌شود؛ اگر تکواژ موصولی‌ساز برای بازتعبیر توصیف و کنش لازم باشد آن‌گاه مرزی بین صفات بی‌نشان و توصیف‌های کنش وجود خواهد داشت، در غیر این صورت مرزی وجود ندارد.

۵- توصیف اسم بنیاد: هرگاه یک عبارت اسمی به عنوان توصیف‌کننده به کار رود می‌تواند صورت اصلی خود را حفظ کند یا یک صورت صفتی شده بگیرد یعنی تکواژی بگیرد که نشانه توصیف‌کنندگی آن باشد. در حالت دوم شاهد نوعی بسط صفت سرنمون یا به عبارت دیگر شاهد اعضای غیرسرنمون مقوله صفت هستیم.

بدین ترتیب در چارچوب نگاه سرنمونی کرافت به اجزای کلام می‌توان این طبقه‌بندی رده‌شناختی را برای مقوله صفت در زبان فارسی ارائه داد:

۵-۱. توصیف و ویژگی (صفات سرنمون)

در چارچوب نظریه کرافت، صفت سرنمون، صفتی است که نه از اسم مشتق شده و نه از فعل، یعنی صفت سرنمون، توصیف می‌کند و بیانگر ویژگی است، نه بیانگر شیء، نه بیانگر کنش است. براین اساس می‌توان گفت صفات زیر در زبان فارسی صفت سرنمون محسوب می‌شوند:

(۴) خوب، بد، بزرگ، کوچک، وسیع، زیرک، زیبا، نو، روشن، تاریک، صاف، سبز، سرخ،

1. participle
2. relativizer

سفید، خشک، چاق، ضخیم، نازک، لطیف، سیاه، تلخ، مهربان، کوتاه، دراز، تیره، سمج، جدی، قاطع، استوار، ظریف، چاپلوس، سبک، سنگین، حاضر، معین، غایب، جاودان، شجاع، لاغر، گرم، سرد، نرم، نزدیک، دور

چرا که از یک سو بیانگر ویژگی هستند و از سوی دیگر اسم همراه خود را توصیف می‌کنند، و بیانگر کنش یا شیء نیستند:

(۵) کتاب خوب، اتاق بزرگ، مادر مهربان، بشقاب سفید، بچه لاغر، راه دور، خانه کوچک، داروی تلخ، آدم چاپلوس، پارچه ضخیم، قد کوتاه، مرد شجاع، قدم استوار، رنگ تیره، تور نازک، بار سنگین، لامپ روشن، زمین صاف، آب گرم

این گونه صفات در دستور سنتی در دسته صفات بیانی ساده قرار می‌گیرند، و از نظر ساختواژه، از صفات ساده محسوب می‌شوند، نه مشتق. با توجه به معیار اول هالونستن (همان) امکان کاربرد این دسته از صفات به شکل تفضیلی و عالی نیز وجود دارد که خود بر سرنمونی آن‌ها صحنه می‌گذارد:

(۶) اتاق بزرگ‌تر به مهمان اختصاص داشت/ بزرگ‌ترین اتاق به مهمان اختصاص داشت.

(۷) هر روز رفتار بدتری نشان می‌داد/ بالاخره بدترین رفتارش را کنار گذاشت.

(۸) راه دورتر را در پیش گرفتیم/ دورترین راه به روستا را در پیش گرفتیم.

(۹) داروی تلخ‌تر را نمی‌خوردم/ تلخ‌ترین دارو را نمی‌خوردم.

(۱۰) پارچه ضخیم‌تر را خریدم/ ضخیم‌ترین پارچه را خریدم.

(۱۱) مرد شجاع‌تر پیش قدم شد/ شجاع‌ترین مرد پیش قدم شد.

۲-۵. توصیف و شیء (صفات نسبی)

یکی از ترکیبات ممکن طبقه معنایی و کنش‌های گزاره‌ای ترکیب توصیف و شیء است، یعنی واژه‌ای که توصیف کند اما بیانگر شیء باشد. واژه‌های زیر در این گروه از صفات قرار می‌گیرند:

(۱۲) تهرانی، کتابی، آسمانی، بهشتی، زمینی، خدایی، شهری، ایرانی، حیوانی، شرقی،

دریایی، سیمین، زرین، آهنین، آذرین، آتشین، سالانه، کودکانه، بچگانه، استادانه، روزانه،

زنانه، دخترانه، شکمو، احمو، پشمالو، خوابالو، آفتابی، ابری، بارانی

چنان‌که مشاهده می‌شود این صفات، صفت سرنمون محسوب نمی‌شوند زیرا هرچند

توصیف می‌کنند اما از نظر معنایی بیانگر شیء هستند. در واقع صفاتی که در این طبقه قرار

می‌گیرند با اضافه شدن تکواژ صفت‌ساز به یک واژه بیانگر شیء (یعنی یک اسم) بدست آمدند. داشتن تکواژی اضافه در این صفات نسبت به صفات سرنمون هم‌سو با معیار نشان‌داری ساختاری مبنی بر تکواژهای بیشتر یا حداقل برابر عضو نشان‌دار نسبت به عضو بی‌نشان می‌باشد و براین اساس چنین واژه‌هایی در مرز بین مقوله صفت و اسم قرار می‌گیرند.

همچنین باید اشاره کنیم این صفات که حاصل ترکیب طبقه معنایی شیء و کنش گزاره‌ای توصیف هستند، در دستور سنتی اغلب در طبقه صفات نسبی قرار می‌گیرند. عدم انطباق صد در صد این دسته از صفات با معیار اول، یعنی استثنای پذیری برخی صفات این گروه در ظاهر شدن به شکل تفضیلی یا عالی حاکی از غیرسرنمونی بودن این صفات است:

(۱۳)* دیروز همسایه تهرانی‌ترمان را دیدم/ دیروز تهرانی‌ترین همسایه‌مان را دیدم.

(۱۴)* سعی کردم کارهای روزانه‌ترم را اول انجام دهم/ روزانه‌ترین کارهایم را اول انجام

دادم.

(۱۵)* اول خوراکی بچه‌های شکم‌تر را دادم/ اول خوراکی شکم‌ترین بچه‌ها را دادم.

(۱۶)* ترجیح دادم غذای دریایی‌تر را سفارش دهم/ دریایی‌ترین غذا را سفارش دادم.

از سوی دیگر این دسته از صفات با معیار هشتم هالونستن (۲۰۰۹) منطبق است، یعنی چنان‌که اشاره شد واژه‌های بیانگر شیء با اضافه شدن تکواژی صفت‌ساز به عنوان توصیف‌کننده به کار رفته‌اند و طبق این معیار از اعضای نشان‌دار یا غیرسرنمون مقوله صفت محسوب می‌شوند.

۵-۳. توصیف و کنش (صفات فاعلی، مفعولی و لیاقت)

در بین صفات زبان فارسی دسته‌ای از صفات قابل تشخیص‌اند که از ترکیب کنش گزاره‌ای توصیف و طبقه معنایی کنش حاصل می‌شوند. به عبارت دیگر علی‌رغم توصیف‌کننده بودن بیانگر کنش هستند نه ویژگی. نمونه‌هایی از این دسته صفات که اعضای نشان‌دار مقوله صفت می‌باشند و صفت سرنمون محسوب نمی‌شوند، در زیر آمده است:

(۱۷) رفتنی، دیدنی، آشامیدنی، خوردنی، پوشیدنی، شکستنی، گفتنی، شنیدنی،

خواننده، شکننده، شنونده، گوینده، رونده، بیننده، گیرنده، خندان، گریان، شتابان، گویا، گیرا،

جویا، پویا، شنوا، خریدار، پرستار، خواستار، رستگار، آفریدگار، آموزگار، شنیده، پخته، دزدیده،

شکسته، رفتگر، گرفته، نوشته، خورده، دیده

همان‌طور که مشاهده می‌شود در این گروه از صفات زبان فارسی به عنوان اعضای

غیرسرنمون و نشان‌دار مقوله صفت برای آن که واژه بیانگر کنش (مصدر، بن ماضی یا بن مضارع) نقش توصیف‌کنندگی را ایفا کند، تکواژی صفت‌ساز به آن اضافه شده‌است. این مسئله هم‌سو با نشان‌داری ساختاری بوده و نشان‌دار بودن این دسته از صفات را در مقوله صفت تأیید می‌نمایند و براین اساس این دسته از صفات در مرز بین مقوله صفت و فعل قرار می‌گیرند.

شایان ذکر است صفاتی که در چارچوب نظری پژوهش حاضر در گروه صفات توصیفی - کنشی قرار گرفتند، در دستور سنتی ممکن است به یکی از سه نوع صفت لیاقت (رفتگی، دیدنی)، فاعلی (خریدار، توانا) یا مفعولی (پخته، شکسته) تعلق داشته‌باشند. همچنین بر طبق معیار اول هالونستن (همان) عدم امکان کاربرد این گونه صفات به صورت تفضیلی یا عالی غیرسرنمونی بودن آن‌ها را ثابت می‌کند:

(۱۸)* سعی کن یک بطری آب آشامیدنی تر بخری / آشامیدنی‌ترین آبی که در فروشگاه بود را خریدم.

(۱۹)* غذاهای پخته‌تر را خوردیم / پخته‌ترین غذاها را خوردیم.

(۲۰)* این دستگاه گیرنده‌تر از آن یکی است / گیرنده‌ترین دستگاه را خریدیم.

(۲۱)* لیوان شکستنی‌تر را درون جعبه گذاشتم / شکستنی‌ترین لیوان را درون جعبه گذاشتم.

(۲۲)* این زن آموزگارتر به نظر می‌رسد / این زن آموزگارترین زنی است که من دیده‌ام. از سوی دیگر طبق معیار پنجم هالونستن (همان) مبنی بر این که اگر اسم مفعول یک واژه بیانگر کنش بتواند به عنوان صفت به کار رود، نشان‌دهنده صفت غیرسرنمونی است، صفات پخته، شکسته، شنیده، دزدیده و غیره که طبق تعریف دستورهای سنتی حاصل ترکیب بن ماضی فعل و های بیان حرکت هستند، صفت غیرسرنمون محسوب می‌شوند. البته به نظر می‌رسد باید این معیار هالونستن (همان) را تعدیل نمود و امکان کاربرد واژه‌های مشتق از بن ماضی و بن مضارع به عنوان صفت را نیز نشان‌دهنده غیرسرنمونی بودن دانست.

۴-۵. اسناد و ویژگی (صفات گزاره‌ای)

آخرین گروه از صفات زبان فارسی به کارکرد گزاره‌ای صفات اشاره دارد، به عبارت روشن این دسته از صفات که حاصل ترکیب کنش گزاره‌ای اسناد و طبقه معنایی ویژگی هستند، صفات گزاره‌ای را نشان می‌دهند. به نمونه‌های زیر توجه نمایید:

۲۳) الف. آن دختر مهربان است.

ب. آسمان آبی است.

ج. این چاه عمیق است.

د. اتاق شما بزرگ است.

ه. این وزنه سنگین است.

ی. لباس تو نازک است.

این کارکرد صفات نیز اعضای نشان‌دار یا غیرسرنمونی مقوله صفت را نشان می‌دهند و معیارهای سوم و چهارم هالونستن (همان) مؤید غیرسرنمونی بودن این گونه صفات است. در واقع الزام وجود فعل ربطی در این گونه صفات، نشان‌دهنده غیرسرنمونی بودن و نشان‌داری آن‌ها نسبت به صورت‌های *آسمان آبی*، *دختر مهربان* و *چاه عمیق* است.

علاوه بر معیارهای فوق نشان‌داری ساختاری و بالقوگی رفتاری نیز سرنمون بودن صفات فوق را تأیید می‌نمایند. طبق معیار نشان‌داری ساختاری عضو بی‌نشان یک مقوله تعداد تکواژهای کمتر یا برابر با عضو نشان‌دار دارد، صفات *زیبا*، *خوب*، *نو*، *بزرگ*، *وسیع* و غیره به عنوان صفات سرنمون یا به عبارتی اعضای بی‌نشان مقوله صفت، نسبت به صفاتی همچون صفات نسبی (تهرانی، آسمانی)، صفات فاعلی (رونده، بینا، ستمکار) یا صفات مفعولی (سوخته، شکسته) که اعضای نشان‌دار مقوله صفت هستند تعداد تکواژهای کمتری دارند و در مقابل اعضای نشان‌دار برای آن که بتوانند برای توصیف به کار روند، تکواژی دریافت کردند و در نتیجه آن‌ها را اعضای نشان‌دار مقوله صفت می‌دانیم.

معیار بالقوگی رفتاری نیز هم‌سو با اولین معیار فوق یعنی امکان کاربرد صفات سرنمون به صورت تفضیلی یا عالی می‌باشد. به عبارت دیگر، صفات سرنمون به عنوان اعضای بی‌نشان مقوله صفت می‌توانند به صورت تفضیلی یا عالی به کار روند، اما صفات غیرسرنمون چنین رفتاری را از خود نشان نمی‌دهند و این حاکی از بالا بودن بالقوگی رفتاری صفات سرنمون نسبت به دیگر انواع صفت می‌باشد.

۶. نتیجه

نظریه ساخت‌محور قوی کرافت (۲۰۰۱) به عنوان نظریه‌ای جهانی- رده‌شناختی با نگاهی سرنمونی به طبقه‌بندی اجزای کلام می‌پردازد و ادعا می‌کند مقولات یک زبان خاص

براساس کنش‌های گزاره‌ای که شامل ارجاع، توصیف و اسناد می‌باشد، قابل تعریف‌اند. بدین ترتیب ساخت‌هایی که ارجاع می‌دهند، توصیف می‌کنند یا اسناد می‌دهند، در واقع کنش‌های گزاره‌ای را نشانه‌گذاری می‌کنند و عناصر واژگانی‌ای که نقش‌های مربوطه را در این ساخت‌های کنش گزاره‌ای ایفا می‌کنند می‌توانند به طبقات معنایی که عبارتند از شیء، ویژگی و کنش تقسیم شوند و به این ترتیب سرنمون‌های رده‌شناختی ساخت‌های ارجاع، توصیف و اسناد محسوب می‌شوند. یعنی مقوله‌های سرنمون رده‌شناختی هر یک حاصل ترکیب طبقات معنایی شیء، ویژگی و کنش با کنش‌های گزاره‌ای مربوط هستند. در پژوهش حاضر با مبنا قرار دادن این نظریه جهانی - رده‌شناختی تلاش کردیم با نگاهی سرنمونی به مقوله صفت در زبان فارسی پردازیم. نتیجه این بررسی نشان داد که در یک طبقه‌بندی رده‌شناختی چهار گروه صفت در زبان فارسی قابل تشخیص است. گروه اول صفات سرنمون زبان فارسی هستند که توصیف می‌کنند و بیانگر ویژگی هستند و معیار نشان‌داری ساختاری و بالقوگی رفتاری نیز سرنمون بودن آن‌ها را تأیید نمود. گروه دیگری از صفات توصیف می‌کنند اما بیانگر شیء هستند. این گروه که در دستور سنتی صفات نسبی خوانده می‌شوند، در اصل اعضای غیرسرنمونی مقوله صفت هستند. گروه سوم صفات حاصل ترکیب کنش گزاره‌ای توصیف و بیانگر طبقه معنایی کنش هستند. این دسته از صفات نیز در تناظر با صفات فاعلی، مفعولی و لیاقت در دستور سنتی قرار می‌گیرند. آخرین گروه از صفات زبان فارسی صفات گزاره‌ای نام دارند که به کارکرد گزاره‌ای صفات اشاره دارد و این گونه صفات هر چند بیانگر ویژگی هستند اما اسناد می‌دهند. وجود تکواژ صفت‌ساز در اعضای گروه دوم و سوم، هم‌سو با معیار نشان‌داری ساختاری، آن‌ها را به عنوان اعضای نشان‌دار یا اعضای غیرسرنمون مقوله صفت معرفی می‌نماید. همچنین عدم امکان کاربرد این دو گروه صفت به شکل تفضیلی و عالی خود حاکی از غیرسرنمونی بودن آن‌هاست. همچنین الزام وجود فعل ربطی در صفات گزاره‌ای، نشان‌داری آن‌ها را نسبت به صفات سرنمون آشکار می‌کند.

بدین ترتیب نتایج این بررسی بیانگر آن است که طبقه‌بندی معنایی محض دستوریان سنتی برای صفت (و دیگر اجزای کلام) در زبان فارسی کافی نیست. دلیل این ادعا عدم وجود مرز دقیق از یک سو بین انواع صفت و از سوی دیگر بین مقوله صفت و دیگر اجزای کلام است. برای مثال دستوریان سنتی معتقدند واژه‌ای همچون «گرفتار» گاهی مفهوم صفت فاعلی و گاهی مفهوم صفت مفعولی دارد (انوری و گیوی، ۱۳۸۵: ۱۴۶). در حالی که در

طبقه‌بندی ارائه‌شده در این پژوهش تمامی صفات دارای ریشه فعلی در یک گروه قرار می‌گیرند و ابهامی به وجود نمی‌آید. نبود مرز دقیق بین صفت و دیگر اجزای کلام نیز در واژه‌های همچون «دیده» قابل پیگیری است. انوری و گیوی (۱۳۸۵: ۱۰۴) یکی از انواع اسم آلت را حاصل افزودن‌های بیان حرکت به بن ماضی می‌دانند و در جای دیگر (همان: ۱۴۳) این ترکیب را برای ساخت صفت مفعولی معرفی می‌نمایند. این در حالی است که نگاه رده‌شناختی و سرمونی به کاررفته در پژوهش حاضر عاری از این گونه هم‌پوشی‌هاست.

منابع

- ارژنگ، غلامرضا (۱۳۵۰). «صفت و نقش دستوری آن در زبان فارسی معاصر»، فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره پیاپی ۷۷، صص ۳-۲۸.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۸۵). *دستور زبان فارسی ۲*، ویرایش سوم، فاطمی، تهران.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸ [۱۳۸۵]). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. چاپ هفدهم، امیرکبیر، تهران.
- شفایی، احمد (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، موسسه انتشارات نوین، تهران.
- صادقی، اسماعیل (۱۳۸۸). «تعریف اسم، صفت و قید در دستور زبان‌های سنتی فارسی»، فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهرکرد، سال چهارم، شماره ۱۴ و ۱۵، صص ۱۰۱-۱۲۶.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۴۸). *دستور امروز، صفی‌علیشاه، تهران*.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۳). *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*، انتشارات ناهید، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۳ [۱۳۷۳]). *دستور زبان فارسی*، توس، تهران.
- وثوقی، حسین (۱۳۵۴). *نگاهی کوتاه به دستور زبان سنتی در مقایسه با دستورهای نوین*، جشن نامه محمد پروین گنابادی، توس، تهران.
- همایون‌فرخ، عبدالرحیم (۱۳۳۷ [۱۳۶۴]). *دستور جامع زبان فارسی*، علمی، تهران.

Baker, Mark C. (2003). *Lexical Categories: Verbs, Nouns and Adjectives*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Croft, William (1990). "A conceptual framework for grammatical categories (or, a taxonomy of propositional acts)", *Journal of Semantics* 7: 245–279.
- Croft, William (2001). *Radical Construction Grammar. Syntactic Theory in Typological Perspective*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, William (2003). *Typology and Universals*. 2nd edition. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dixon, R.M.W. (1999). "Adjectives". In: Brown, K & Miller, J. (eds.) *Concise Encyclopedia of Grammatical Categories*. Oxford: Pergamon, Amsterdam: Elsevier.
- Dixon, R.M.W. (2004). Adjective Classes in Typological Perspective. In: Dixon, R.M.W. & Aikhenvald, A (eds.) *Adjective Classes: A Cross-linguistic Typology*.
- Hallonsten, Pernilla (2009). *On the Universality and Variation of the Adjective Category*. M.A. Thesis, Lund: Lund University.
- Hengeveld, Kees (1992). *Non-verbal Predication: Theory, Typology, Diachrony*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Karimi-Doostan, Gh. (2011). "Lexical Categories in Persian". *Lingua* 121, pp. 207–220.
- Langacker, Ronald W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. I: Theoretical Perspectives. Stanford University Press, Stanford.
- Rosch, Eleanor (1978). "Principles of Categorization", in Rosch, Eleanor and Barbara B. Lloyd (eds.). *Cognition and Categorization*. Hillsdale, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates, Publishers: 27-48.
- Van Kampen, J. (2005). "Language-specific bootstraps for UG categories". *International Journal of Bilingualism* 9 (2), 253–277.
- Taylor, John R. (2003). *Linguistic Categorization*. 3rd edition. Oxford: Oxford University Press.